بسم الله الرحمن الرحیم سخنرانی شماره ی 2

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد و علی اله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

نیّت مؤمن ، بهتر از عمل اوست

یک حدیث مشهوری است از پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ علیه و آله و سَلَّمَ که فرمودند :

(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏ وَ نِيَّة الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏)[[1]](#footnote-1)

نیّت انسان مؤمن در کارهایش ، بهتر از عمل اوست امّا معنای بهتر بودن و مقصود از بهتر بودن چیست؟ مقصود، اَحسَنُ الوجوه بودن است یعنی کار را به بهترین وجه انجام دهد. چون مؤمن است ایمان به خدا و آخرت دارد تصمیمش این است که کاری را که انجام می‌دهد به بهترین وجه انجام دهد امّا وقتی وارد در مرحلۀ عمل می شود موفّق نمی‌شود آن‌طور که خواسته بود انجام بدهد. فرض بفرمایید که‌ ‌انسان در شب قدر دلش می خواهد که به مسجد برود و چند ساعت بیدار بماند، دلش می خواهد با حال حضور قلب باشد و دعا را با نشاط بخواند و تلاوتِ قرآنِ با حال داشته باشد و قرآن سر بگیرد و حال نشاط و عبادت داشته باشد واقعاً قصدش این است و با این قصد می‌‌‌رود امّا وقتی وارد مسجد می‌شود کسالتی بر او عارض می‌شود و او را چرت می‌گیرد و خوابش می برد بنابراین، آن طور که دلش می خواهد نمی شود، این شخص نیّتش بهتر از عملش شده، برای این که عملش توأم شده با چرت و کسالت و مانند اینها امّا نیّتش این نبود آن عملی که در نظر داشت و تصمیم گرفته بود، عمل بدون‌چرت، عمل بدون کسالت و عمل با حضور قلب بود نیّتش این بود، امّا در مرحله ی عمل نتوانست آنچه را که در نیّت داشت پیاده کند، این شخص نیّتش بهتر از عملش است آن که مَنویّش[[2]](#footnote-2) بود بهتر شده از مَأدِیَّ بِهِ[[3]](#footnote-3) آن عملی را که آورده است آلودگی پیدا کرده امّا مَنویّش صافتر و خالصتر بود

نیّت و دوام عبادات

این ، معنای احسن بودن است یا این که به معنای اَدوَم بودن بگیریم یعنی انسان مؤمن نیّتش این است که دائماً در حال عبودیّت و بندگی باشد و مدّت طولانی در حال عبادت باشد ولی در مرحله ی عمل نمی شود و آن طور که دلش می خواهد عمل نمی کند مثلاً آن عبادت چند ساعتی کوتاه می شود و کمتر واقع می شود مثلاً کسی فرض بفرمایید که هدفش این است که اگر خدا به من مالی و ثروتی بدهد همه ی این اموالم را یا مثلاً نود درصد آن را در راه خدا انفاق می کنم آن هم انفاق با اخلاص ، هدفش این است بعد اتّفاقاً خدا به او مالی می دهد ثروتی می دهد ولی در مقام عمل یک قدری حالت بخل در او پیدا می شود یعنی دلش نمی آید این نود درصد مالش را بدهد، می دهد امّا آن طوری که نیّت کرده بود نمی دهد مثلاً چهل درصد یا پنجاه درصد می دهد آنچه که در نظر داشت نمی دهد و در مقام دادن هم قدری آلودگیِ به ریا پیدا می کند در حالی که نیّت داشت که نود درصد مالش را بدهد و با اخلاص هم بدهد امّا وقتی که زمان عمل آمد موفّق نشد هم آن کثرت نشد و هم آن خلوص این هم معنای دوّم. در هر صورت وجوه مختلفی در بیان این روایت ذکر شده امّا شاید این دو وجهی که عرض شد یعنی احسن بودن و ادوم بودن بهتر از سایر وجوه باشد بنابراین،

(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ) یعنی اَحسَنُ مِن عَمَلِهِ وَ اَدوَمُ مِن عَمَلِه نیّت مؤمن ، نسبت به عمل او، دوام بیشتری دارد و همچنین نیّت مؤمن بهتر از عمل اوست زیرا در مقام عمل آن طور که مؤمن در نظر دارد واقع نمی شود.

نیّت در بیان امام باقر علیه السّلام

و لذا در روایت داریم که به همین معنا تعبیر شده امام باقر علیه السّلام می فرمایند: (نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ‏ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ‏)[[4]](#footnote-4) زیرا انسان در نظر می گیرد کار خیر را به طور خاصّی انجام بدهد ولی در مقام عمل آن را درک نمی کند ، یعنی در مقام عمل آن چه را که نیّت کرده بود واقع نمی شود . و امام صادق علیه السّلام می فرماید : (إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْوِي مِنْ نَهَارِهِ أَنْ‏ يُصَلِّيَ‏ بِاللَّيْلِ‏)[[5]](#footnote-5) چه بسا انسانی در روز در نظر دارد ان شاءَ اللهُ شب که شد در عبادت، شَقُّ القَمَر می کنم، ببین در عبادت چه کار می کنم روز نیّتش این است شب که شد مشغول عبادت و تهجّد و نافله می شوم ولی شب که شد، چرت می زند و خوابش می گیرد و می خوابد و صبح از خواب بیدار می شود با اینکه نیّت داشت نماز شب بخواند و چند ساعتی بیدار بماند ولی ( فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ‏) شب به چشمش غالب می شود و خوابش می گیرد و صبح بیدار می شود، این شخص ، نیّتش خوب است و خداوند همان نماز را در نامه ی عملش می نویسد حتّی نَفَسش را در خواب، برایش تسبیح می نویسد، خوابش را صدقه می نویسد این آدم نیّتش از عملش بهتر شده، برای این که اگر عمل را انجام می داد فقط این چند رکعت را می نوشتند امّا الان، علاوه بر این که این چند رکعت را در نامه ی عملش نوشتند ، نَفَسش را هم تسبیح نوشتند، خوابش را هم صدقه نوشتند این بود که نیّتش از عملش بهتر شد .

نیّت یعنی قصد واقعی

حالا معنا این نیست که انسان فقط نیّت کند و بخوابد مقصود این نیست، در این مورد که برای آدم چیزی نمی نویسند منظور این است که واقعاً می خواست نماز شب بخواند نه این که بخواهد کلاه بگذارد واقعاً مقصودش این بود که شب بیدار باشد و نماز شب بخواند اتّفاقاً خواب بر او غالب شد نه این که عمداً این کار را کرد صبح هم که بیدار شد ناراحت شد متأثّر شد که چرا این جور شد؟ من تصمیم داشتم که بیدار باشم چرا خوابم برد؟ در این مورد است که ثواب، به اَضعاف نوشته می شود و الّا آدمی که می گوید نیّت کن بعد بخواب این ثوابی ندارد. مثلاً شخصی که نیّت اقامت در مسافرت نمی کند که ده روز بماند می گوید من نیّت کردم ده روز بمانم ولی نمی خواهد ده روز بماند این شخص خیال می کند با نیّت درست می شود در حالی که اقامت در سفر یعنی نیّتش این است که ده روز یا بیشتر بماند این جا هم که نیّت کرده یعنی نیّتش و تصمیمش بر این بوده که نماز شب بخواند امّا موفّق نشده در این صورت برای این شخص همان عبادتی که در نظر داشت نوشته می شود و نفسش هم تسبیح نوشته می شود و خوابش هم صدقه است

چرا نیّت مؤمن ، بهتر از عمل اوست؟

و حالا این سؤال، پیش می آید که چرا نیّت مؤمن ، از عمل او ، بهتر است؟ می فرمایند: چون نسبت عمل به نیّت مثل نسبت غذاست به حیات و زندگی، انسان غذا می خورد برای این که زنده بماند و حیاتش محفوظ بماند. آیا غذا بهتر است یا حیات؟ خب قطعاً حیات بهتر است، غذا مقدّمه ی حیات است، انسان از این جهت غذا می خورد که زنده بماند، این جا در بحث ما، عمل، برای این است که نیّت را تقویت کند یعنی آن چیزی که در دین مقدّس هدف است این است که جان انسان و روح انسان، یک روح الهی بشود یعنی یک روحی بشود که همیشه گرایش به خدا داشته باشد، گرایش و جذبه و کشش به آخرت داشته باشد آخر انسان می داند که بعضی از افراد هستند که اصلاً روحشان گرایش به خدا و آخرت ندارد، گرایش و جذبه و کشش نسبت به دنیا دارد، نسبت به پول، به خوردنی ها دارد جذبه و کشش، این سمتی است و شیبش به سمت دنیا است ولی بعضی از دلها و روحها واقعاً شیبش به سمت خدا و آخرت است و دین مقدّس هم می خواهد طوری انسان را بپروراند که این جان، جانی بشود که همیشه گرایش به خدا و عبادت، داشته باشد (مَیّالٌ اِلَی العِبادَةِ)

نَفسِ بازیگر!!

برخلاف آن تعبیری که امام سجّاد علیه السّلام دارند که خدایا! این نَفسِ من (مَيَّالاً إِلَى‏ اللَّعِبِ‏ وَ اللَّهْو)[[6]](#footnote-6) نفس بازیگری شده است که همه اش میل به لهو و لعب دارد، همه اش میل به جمع آوری دنیا دارد اصلاً عشقش، این شده، این بدبختی انسان است که جان انسان طوری بشود که احساس کند که گرایش به دنیا دارد و آخرت در حاشیه واقع شده، در متن زندگی نیست، متن زندگی شده (مَيَّالاً إِلَى‏ اللَّعِبِ‏ وَ اللَّهْو) همه اش میل به سرگرمی دنیایی دارد، میل به شهوت نفسانی دارد ولی دین مقدّس می خواهد انسان را طوری بپروراند که جانش، جانی بشود که گرایش به خدا داشته باشد، این آدم نیّتش همیشه نیّت خیر است یعنی دائماً از او می جوشد که رو به خدا و آخرت برود برنامه ی عملی هم ، این نیّت آدمی را تقویت می کند یعنی هر چه انسان در مرحله ی عمل، جدّ و جهدش بیشتر شد تدریجاً آن نیّت قلبی اش شدیدتر می شود، گرایشش به خدا و آخرت بیشتر می شود 0

چگونه صفات روحی و معنوی را تقویت کنیم؟

اساساً اعمال بدنی، صفات روحی را تقویت می کند، در همه حال این طور است نه فقط در عبادت، فرض بفرمایید کسی مثلاً در اوایل کودکی یا سنّ جوانی، چندان میل به علم ندارد با زور، او را تشویقش می کنند درس بخواند، به او می گویند درس بخوان که درس خواندن برای آدم خیر پیش می آورد، این جوان اندکی میل به درس خواندن پیدا می کند، بعد وقتی که رفت مطالعه ای کرد و درسی خواند و از استاد چیزی شنید آن چه خوانده است کم کم به میلش می افزاید دوباره مطالعه کرده، دو باره میلش به علم بیشتر می شود مطالعه ی سوّم، میل شدید تر می شود مطالعه ی چهارم شدیدتر می شود تا به جایی می رسد که دیگر عشق به علم پیدا می کند و اصلاً نمی تواند از کتاب و بحث و مطالعه کناره گیری داشته باشد این همان آدمی است که اوّل تمایلش ضعیف بود ولی کم کم چون دنبال بحث و مطالعه و درس و کتاب رفته میلش به علم شدید شده. در مال هم همین جور است اوّل این جور نیست که زیاد عشق به مال داشته باشد امّا کم کم یک کسبی کرده و از آن، پولی به دستش آمده و میلش به پول بیشتر می شود، بار دوم یک مقدار بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می شود، روز سوم بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می شود کم کم به جایی می رسد که عشق به دنیا چنان سراپای وجودش را فرا می گیرد که اصلاً نمی تواند از دنیا منقطع بشود مثل یک آدمِ غرق شده در میان گِل و لجن که دیگر نمی تواند خودش را بیرون بکشد عشق به مال در او پیدا می شود که دیگر نمی تواند کنار بکشد در عبادت هم، همینطور است، انسان، اوّل میل به عبادت ندارد کم کم وادار که شد و اعمال عبادی را انجام داد، نماز واجب، نافله و روزه را انجام داد کم کم، میل به عبادت خدا و آخرت در او بیشتر می شود به جایی می رسد که دیگر نمی تواند از عبادت و بندگیِ خدا ،دست بردارد،به همین خاطر است که نیّت می شود نیّت الهی و عمل ، نیّت را تقویت می کند پس عمل از آن جهت که تقویت کننده ی نیّت است مطلوب است بنابراین نیّت که خودش هدف است بهتر از عمل خواهد بود، چون عمل، مقدّمه است همان طور که غذا تقویت می کند حیات را، عمل هم تقویت می کند نیّت قلبی و ایمان را،

اشتباه بزرگ اهل تصوّف

به همین جهت یکی از اشتباهاتی که ارباب تصوّف دارند در همین جاست که آنها می گویند که ما وقتی به مرحله ی یقین رسیدیم دیگر احتیاج به عمل نیست، عمل تا آنجایی است که آدم به مرحله ی یقین نرسیده باشد، به مرحله ی یقین که رسید دیگر احتیاج به عمل نیست بعد این آیه را هم استشهاد می کنند (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ)[[7]](#footnote-7)‏ آیه را هم بدجور تفسیر می کنند می گویند: خدا فرموده: آن قدر بندگی کن تا یقین حاصل بشود، یقین که حاصل شد (خُذِ الغایَةَ و اترُکِ المَبادِیَ) این غایت و نتیجه را بگیر و همه چیز را ترک کن، دیگر عمل نمی خواهد چرا؟ چون به هدف رسیدی، غافل از این که اوّلاً «یقین» در اینجا، به معنای «ایمان» نیست، بلکه به معنای «مرگ» است قرآن کریم در دو جا یقین را به معنای مرگ استعمال کرده ،دو جا هم بیشتر نیست، یکجا همین آیه که در سوره ی حِجر است می فرماید: (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ) یکی هم در سوره ی مدثر است که می فرماید :(في‏ جَنَّاتٍ يَتَساءَلُون\*عَنِ الْمُجْرِمينَ‏\*ما سَلَكَكُمْ في‏ سَقَرَ\*قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ‏\*وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكينَ‏\*وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضينَ\*وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّين‏ِ\*حَتَّى أَتانَا الْيَقين‏ُ)[[8]](#footnote-8)

آنها در باغهاي بهشتند و سؤال مي‏كنند از مجرمان: چه چيز شما را به دوزخ فرستاد؟ مي گويند: ما از نمازگزاران نبوديم! و اطعام مستمند نمي‏كرديم! و پيوسته با اهل باطل همنشين و همصدا بوديم. و همواره روز جزا را انكار مي‏كرديم. تا زماني كه مرگ ما فرا رسيد.

روز قیامت از جهنّمی ها می پرسند: شما چرا جهنّمی شدید ؟ می گویند: ما نماز خوان نبودیم و روز قیامت را تکذیب می کردیم تا مرگ به سراغمان آمد، آن قدر در راه طغیان و عِصیان و تکذیب پا بر جا ماندیم تا مرگ به سراغمان آمد (حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ‏)[[9]](#footnote-9) اینجا هم مراد از یقین، مرگ است پس آنهایی که می گویند یقین به معنای ایمان است و عبادت بکن تا ایمان حاصل بشود، بعد عمل را رها کن این درست نیست، مقصود آیه این نیست ، و گذشته از این اگر بنا بشود انسان بگوید من چون حالت یقین و ایمان دارم دیگر عمل نمی خواهد مثل این است که بگوید من زنده ام دیگر برای چی غذا می خورم؟ غذا برای این بود که حیات، تأمین بشود خب حیات که دارم و زنده هستم جواب این است که اگر، غذا نخوری می میری، غذا برای تمدید حیات است، غذا بخور تا حیاتت تمدید بشود همیشه و بماند اگر بگویی من زنده ام غذا را رها کن آنوقت می میری و این حیات دوام پیدا نمی کند .

رابطۀ عمل صالح و ایمان

و در بحث خودمان اعمال بدنی برای تقویت ایمان است، مادامی که اعمال بدنی به طور مرتّب،انجام می شود ایمان آدم، محفوظ است و شدّت پیدا می کند همین که اعمال بدنی ترک شد ایمان هم کم کم تضعیف می شود و از بین می‌رود اعمال بدنی که ترک شد ایمان هم رو به ضعف می رود و از بین می رود، اعمال بدنی نسبت به ایمان و نیّت مانند غذاست نسبت به حیات، همچنان که حیات احسن است از غذا، نیّت انسان هم احسن است از عمل ، چون عمل، مقدّمه است و هدف، نیّت امّا تا عمل به دنباله ی نیّت نباشد آن غایت(نیّت) از بین می رود و کم کم تضعیف می شود و نابود می شود

عملِ با توجّه ، نیّت را تقویت می کند.

و امّا آن عملی که همیشه نیّت را تقویت می کند آن عملی است که منبعث از توجّه به همان نیّت باشد اگر عمل با توجّه انجام شد نیّت را تقویت می کند و اگر با توجّه انجام نشد، نیت را تقویت نمی کند این خیلی روشن است، آدمی که رقّت قلبی به یتیم دارد وقتی به عنوان نوازش دست به سر آن یتیم می کشد رقّتش بیشتر می شود، همان حالت عاطفه ی قلبی اش شدید تر می شود به شرط اینکه دست کشیدن به عنوان نوازش باشد امّا اگر در آن موقع که دست می کشد هیچ توجّهی به آن ندارد بی توجّه دست می کشد یعنی به عنوان نوازش نیست مثل آدمی که بر سنگی دست می کشد اگر این جوری باشد و بی توجّه باشد آن دست کشیدنِ بی توجه بر رقت قلب او نمی افزاید آن دست کشیدن با توجه به عنوان نوازش بر رقت قلب می افزاید در اعمال عبادی هم همین جور است که ما سجده می کنیم این سجده ی ما چه وقت اون خضوع قلبی ما را شدیدتر می کند اون موقعی که با حضور قلب انجام شود با توجه انجام شود که انسان توجه در این دارم که سجده می کنم می خواهم در پیشگاه خدا به خاک بیفتم بندگی را ظاهر بسازم خضوع را ظاهر بسازم اگر به این نیت سجده کند اون خضوع قلبیش شدیدتر می شود اگر در حال سجده هیچ توجه ندارم رفته به سجده اما فکرش توی بازار کار می کند این سجده بر اون ایمانش نمی افزاید بر تواضع قلبیش نمی افزاید ، چون این خم شدن بدن که عادت انسان نیست اگر بنا بود این حرکت بدن یعنی بی توجه خود این خم شدن بدن آدم را به سعادت برساند همه ی ورزشکارها باید بهشتی باشند آنها که بیشتر این کار را می کنند هی خم می شوند راست می شوند حرکات بدنی دارند دیگر صرف حرکت بدنی که ملاک سعادت نیست صرف خم شدن و برخاستن این که ملاک سعادت نیست خم شدن انسان را به سعادت برساند به قرب خدا برساند که منبعث از توجه و حضور قلب باشد و لذا اگر سجده هایی که انسان انجام می دهد این سجده ها با حضور قلب شد بر ایمانش و خضوعش به خدا می افزاید و صرف این که ما چند سال سجده می کنیم و هنوز حالت خضوع در پیشگاه خدا در ما پیدا نشده است باز هم می بینیم در جاده ی گناه و معصت بی پروا می دویم معلوم می شود سجده های ما همه مرده بوده و با حضور قلب هم انجام نشده و الا انسانی که بله یک هفته هفت روز هر روز مثلا چند بار سجده کند و همیشه با حال توجه حتما بعد از یک هفته انقلاب هایی درش پیدا می شود اصلا محبتش به خدا شدید می شود حالت شرم و حیایش بر خدا شدید می شود به این سادگی تن به گناه و معصیت نمی دهد این که ما می بینیم چند سال سجده کرده ایم هر روز چند بار سجده می کنیم روز و شب سجده می کنیم و هنوز حضوع نسبت به خدا در ما پیدا نشده معلومه در زندگی مردم نماز خوان خضوع پیش خدا ندارند اگر خضوع داشتند حتما ساز و آواز نمی کردند اگر خضوع داشتند غیبت نمی کردند اگر خضوع داشتند بی حجاب نمی شدند اگر خضوع داشتند ربا نمی خوردند اگر خضوع داشتند گران فروشی نمی کردند ، دروغ نمی گفتند خضوع نیست چرا خضوع نیست و حال این که این نمازهای ما باید پرورش خضوع بدهد معلوم می شود همه اش بی توجه انجام می شود رکوع حضور قلب ندارد سجده حضور قلب ندارد فقط یک خم شدن و به زمین افتادن است زمین افتادن و برخاستن اگر خود زمین افتادن و برخاستن انسان را بهشتی کند ورزشکارها از همه ی ما بهشتی ترند برای این که آنها هی خم می شوند و راست می شوند دیگر پس آن سجده ای و آن رکوعی انسان را به قرب خدا می رساند و خضوع قلبی و حضور قلبی را شدیدتر می کند که با توجه انجام شود این خضوع به همین جهت جریان حضرت ابراهیم را فرمود : (فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبين‏\*وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهيم‏\*قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا)[[10]](#footnote-10) همین که فرزندش را به خاک خواباند صورت فرزنش را روی خاک گذاشت خودش هم دامن به کمر زد و آستین بالا کشید کارد را که برداشت گفت این تمام شد و حالا هدف تأمین شد هدف همین بود که حالت اسلام به شما ظاهر بشود حالت تسلیم به شما ظاهر بشود و این عمل هم نشانه ی تسلیم روی شما بود همین قدر هم که قلب شما پدر و پسر تسلیم که دارد شد به هدف رسیدید منظور تأمین شد (فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبين‏\*وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهيم‏\*قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا)[[11]](#footnote-11) راجع به قربانی هم فرمود : (لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ)[[12]](#footnote-12) این امر قلبی شما است و این گوسفند کشتن هم از آن نظر نشان دهنده ی آن خضوع قلبی و تقوای قلبی است ارزش دارد و به صرف این که شما گوسفند بکشید اصلا تقوای قلبی به خدا ندارید به صرف اینکه گوسفند بکشید گوسفند کشتن و خون ریختن که پیش خدا ارزش ندارد خون ریختن گذشت شکم تقوی را سیر می کند گوشت شکم گداها را سیر می کند و خون نشان می دهد آقا حاجی از مکه آمده ولی به خدا مربوط نیست که نه خونش به خدا مربوطه نه گوشتش به خدا مربوطه آن که به خدا مربوطه چیه (يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ) یعنی تقوای قلبی شماست اگر این گوسفند شما هم منبعث از تقوای قلبی شده ارزش دارد و الا ارزش ندارد با این روایت که فرمود در میدان جهاد چهار نفر بودند : (ان قوم من مدیده شارکون فی لجهاد)؟ یک جمعیتی در مدینه مانه اند در خانه هایشان نیامدند به میدان جنگ اما همه اشان در ثواب جهاد شریکند رسول خدا فرمود ، ما آمدیم میدان جنگ تشتگی ها گرسنگیها زخم برداشته ایم بدنمان خونریزی کرده تلفات داده ایم آنها نیامدند آنها در مدینه مانده اند در خانه هایشان مانده اند ولی در عین حال در ثواب جهاد با ما شریکند چرا؟ چون نیتشان این بود که با ما بیایند موانعی سر راهشان رسید مریض بودند وسائل نداشتند و خیلی هم ناراحت شدند که چرا موفق نشدیم چون امر قلبیشان با ما بوده در ثواب جهاد با ما شریکند و الا بدنشان که با اینها شریک نبود نیتشان با آنها شریک بود چون در نیت با آنها شریک بودند این که فرمود تمام آنها در ثواب جهاد شریکند این نشان می دهد که ارزش نیت تا چه اندازه است لذا روز قیامت اول سه طایفه را پیش از همه روی حساب می آورند به موقف حساب می کشند1- (رجل اتاه العلم) مرد عالم مردی که خدا به او علم داده بود بعد می آورند به موقف حساب می گویند خب این نعمت علم به تو ارزانی داشتیم چه کار کردی؟ کجا مصرف کردی؟ بعد جواب می دهد بله قمت آناء اللیل و النهار شب و روز ارشاد کردم هدایت کردم مردم را و از نور علم و چراغ علم خودم به آنها بهره دادم بعد جواب می دهند که کَذِبتَ دروغ می گویی خدا فرمود دروغ می گویی ملائکه هم می گویند دروغ می گویی تمام آن داد و غوغا که به راه انداخته بودی برای این بود که مردم تعریفت کنند مردم بگویند به به عجب عالم خوبی است عجب ناطق توانایی است همّت این بود که به به مردم را بخری گرفتی دیگه از ما چه طلب داری؟ یعنی همه ی این کارها و داد و فریادها برای این بود که مردم بگویند به به دیگه خب گفتند دیگه دادند اجر خود را گرفتی دیگر از ناحیه ما چه طلب داری بعد هم مردم را می آورند 2- مرد ثروتمند که خدا بهش پول داده است می آورند خب این همه به تو پول دادیم چه کار کردی ؟ در کجا مصرف کردی؟ آن هم جواب می دهد که خدایا انفاق کردم دستگیری از مستندان کردم به خاک افتاده ها را از خاک برداشتم جواب می دهند دروغ می گویی تمام اینها برای این بود که مردم بگویند فلان آدم آدم جوادی آدم دست و دل بازی است بخشش داری برای این جهت بود خب این که مردم گفتند دیگه تعریفت کردند دیگه هدف این بود که تعریفت کنند خب تعریفت کردند دیگه از ما چه طلب داری3- مرد شجاع و قهرمان و ولیدی را می آورند که رفته در میدان جهاد کشده شده می گویند خب تو چه کار کردی با قوت بازوهایت که دادیم می گوید خب بله از طرف تو و پیغمبرت مأمور به جنگ شدم رفتم و جهاد کردم و کشته شدم جواب می دهند که تو هم دروغ می گویی برای این که نیتت این بودکه مردم بگویند به به عجل قهرمانی عجب مرد شجاعی و عجب مرد دلیر با شهامتی خب مردم تعریفت را کردند دیگه از ما چه طلب داری واقعا شقاوت و حماقت بدبختی انسان همین است که آدم مالش را جانش و نیروی بدنیش را همه را صرف کند معامله کند فقط با به به مردم بخ بخ مردم و سر تکان دادن مردم فقط با همین؟ (ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبين)[[13]](#footnote-13)‏ دیگه چه بدبختی از این بالاتر می شود که آدمی که عمرش صرف می شود قوای بدنیش صرف می شود حالا چرا اینجوری با این معامله ی سفیهانه ای انجام بدهد (شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَة)[[14]](#footnote-14) یوسف به آن زیبایی را فروختند در مقابل چند درهم بی ارزش را گرفتند و لذا خداوند در قرآن کریم روی فی سبیل الله اینقدر تأکید کرده و فی سبیل الله : قاتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ - جاهَدُوا في‏ سَبيلِ اللَّه‏ - أَنْفِقُوا في‏ سَبيلِ اللَّه‏ هر کاری می کنید برای خدا تمام اینها برای این که انسان یک رشد عقلی پیدا کند رداع فکر پیدا بکند یک قدری رشید بشود و عاقل بشود خود را شئون وجودی خود را ارزان نفروشد تمام حرکاتش را سکناتش را همه چیزش را در مقابل چی هدف بگیرد : الله کل الکمال کل الجمال او را هدفگیری کند لذا مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید : (لَيْسَ‏ لِأَنْفُسِكُمْ‏ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا)[[15]](#footnote-15) مراقب باشید شما خیلی گران قیمت هستید قیمت شما بهشت خداست و رضوان خدا مراقب باشید خود را به غیر خدا و رضوان خدا نفروشید خود را به پول نفروشید خود را به مقام و ریاست چند روزه ی دنیا نفروشید خود را به شهرت نفروشید خود را معامله کن با رضوان خدا بقدری این مسئله ی نیت در بی ارزش کردن و با ارزش کردن عمل مؤثر است که مرد مسلمان شمشیر بدست گرفته در رکاب پیغمبر رفته به میدان جهاد و کشته شده است مردم گفتند به به خوشا به سعادت این واقعا چه سعادتمند شمشیر گرفت و آمد در رکاب پیغمبر اکرم رفت و آن جا کشته شد و فی سبیل الله، گفتند فرشته ها قتیل حماره این کشته ی در راه الاغ است کشته ی در راه خدا نیست تعجب کردند یعنی چه سقر الاغ فرمودشما از نیت او خبر نداشتید شما ظاهر را دیدید مردی آمد و شمشیر بدست گرفت و آمد و این آدم یک الاغی دیده بود در دست دشمن چشم گرفته بود که آن الاغ را می خواست به آن الاغ برسد دید چاره ای ندارد جز این که صاحب آن را بکشد و الاغ را صاحب بشود اتفاقا در تیر رس او واقع شد و کشته شد در راه الاغ این قتیل الحمار شد آن یکی را فرمود مهاجر ام قیس چرا چون گفتند زنی بود به نام ام قیس در لشکر دشمن و این می خواست به او برسد و اون برده را که در تسلط او بود او را بکشد و به ام قیس برسد و آن آمد و در میدان جنگ کشته شد گفت این مهاجر ام قیس چه بدبختی انسان دارد انسانی کهمی تواند به فرموده ی قرآن ( مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)[[16]](#footnote-16) آن کسی که از خانه اش بیرون بیاید و به قصد خدا و پیغمبر حرکت کند و اتفاقا مرگ او را در یابد خدا تحویلش می گیرد (فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) فقط در پناه خود او را جا می دهد و اجر عظیم آنوقت این چنین آدمی می تواند به قرب خدا برسد خودش را مهاجر ام قیس کند بخواهد به ام قیس برسد بخواهد به الاغ برسد بخواهد به پول برسد مثلا بخواهد به به به مردم برسد این چه شقاوت و حماقتی است برای آدم پناه بر خدا آنوقت نیت ها را هم انسان تشخیص نمی دهد که چه جوری بله فلان زن آمد در مجلس امام حسین علیه السلام نشست آنقدر گریه کرد که آنجا اتفاقا مرد واقعا خوش به حالش در مجلس امام حسین گریه کرد و مرد حالا این نیت خبر ندارد که چه جوری این به چه نیت آمده بود آنجا آیا واقعا با اجازه ی شوهر آمده بود یا نه اگر بی اجازه آمده بود طبق فرموده ی قرآن این ملعون شده مورد لعنت واقع شده پس نیت باید باشد که ارزش بدهد به اعمال انسان و لذا ریشه دار فرمود: (لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)[[17]](#footnote-17)‏ انسان می رسد به همان نیت که دارد شرف انسان ارزش انسان در همانی است که نیت دارد (لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى) خیلی جمله کوتاه ولی بسیار پر مغز است هر انسانی ارزش آن را دارد که در نیت دارد نیتش خداست ارزش به اندازه خداست نیتش الاغ است به اندازه ی الاغ است نیتش چی هست یک شکم غذاست فرمودند کسی که تمام همش این است که شکمش را پر کند ارزشش همان است که از شکمش خارج می شود و بیش از این ارزش ندارد (لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى) آنوقت آن شاعر عارف هم که می گوید :

ای برادر تو همه اندیشه ای ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه ات تو گلشنی – ور بود خاری تو هیمه گلخنی

یعنی حقیقت تو همان فکر توست و گرنه بقیه پوست و استخوان است پوست و استخوان که انسان نیست انسان همان فکر است در فکر چه داری اگر در فکر گل می پرورانی گلستانی اگر در فکر خار می پرورانی گلخنی تو هیزمی هستی تو آتش خانه ای حمام باید بسوزانند تو را

گر بود اندیشه ات تو گلشنی – ور بود خار تو هیمه گلخنی

پس مقصود این که نیت عمل انسان همان ارزش نیت به قدری بزرگان عالم دقیق بوده اند از یکی از بزرگان می خواهد عیادت کسی برود هی تأخیر می انداخت آقایی گفت چرا نمی روی عیادت فلانی گفت بله می خواهم بروم اما هر روز که می خواهم بروم هی نیتم را زیر و رو می کنم می بینم خالص نیست این نیتم آلوده است نمی روم هی می گویم هر روز با خودم مبارزه می کنم که نیتم را خالص کنم فقط برای خدا بروم برای عیادت او نمی شود ولی هنوز می بینم اون نفس من دروغ می گوید این مکاره است گاهی چون ثروتمند مردم عیادتش مثلا چون زور مند است مردم عیادتش می روند نکند فردا خوب بشه از من گله کند اگر بدانم میوه نی برم چون می دانم که فردا خوب نمی شود که از من گله کند که بله این حرفها در ذهنم می آید نیتم را آلوده می کند و لذا نمی توان تخلیص کنم نیتم را برای همین نمی روم ، دارد حضرت زکریا علیه السلام مقید بود با دست خودش کاری انجام می داد و مزدی بدست می آورد با آن امرار معاش می کرد برای کسی دیواری را بالا برد اجیر شده بود دیواری را بالا برد دو تا گرده ی نان صاحب کار آورد برای حضرت بعد چند نفر هم به عنوان مهمان رسیدند دیدند حضرت نشست و همه را خورد و هیچ تعارفی به آنها نکرد تعجب کردند عجیب است با این که سخاوت ایشان و زهد ایشان مقتضی بود که به ما تعارف کند بله از این گرده ی نان انفاق کند همه اش را خودش خورد بعد این قیافه ی سوآل بر انگیز که به خود گرفته بودند متوجه شد و فرمود بله علت این که شما را دعوت نکردم برای این که این دو گرده نان به من داده اند بخورم قوت بگیرم و برایشان کار کنم هر مقدار که به شما می دادم همان مقدار از قوت کارم کاسته می شد از کارشان کم گذاشته می شد و کار خوب به صاحب کار دادن واجب است به شما از این نان دادن مسحب است بله به شما انفاق کردن از این نان مستحب است اما کار خوب تحویل دادن به صاحب کار واجب است اگر از این کار می خواستم عمل مستحبی انجام دهم یک قدری به شما بدهم به همان مقدار کارم کم می شد از کار صاحب کار کم گذاشته می شد ببین چقدر دقیق است تفقه در دین معنایش همین است یک گوشه ی دین را می بیند می گوید دین گفته به دیگران بده از این غذا همین را می بیند دیگه گوشه ی دیگرش را مطالعه نمی کند نمی سنجد شرایطی دارد هر کاری از کارهای دین تحت شرایطی است یا واجب می شود یا مستحب می شود یا مکروه می شود یا حرام می شود یا مباح می شود شرایط عوض می شود یک کسی یک گوشه ی کار را می بیند می گوید بله باید اینجا اینجوری باشد دیگر فکر نمی کند شرایط دیگری هم ممکن است موجود باشد همان واجب مبدل به حرام بشود گاهی از اوقات همان که از یک زاویه نگاه کنیم واجب است اگر از زاویه دیگر خوب نگاه کنیم همان حرام می شود یا مستحب گاهی واجب می شود بی توجه به این کارها کاری ندارند بله یک گوشه ای از کار را فقط می بینندو مثلا فلان آدم مستحبی را ترک می کند چنان بهش حمله می کنند مثل اینکه ترک واجب کرده این دقت نمی کند این ترک مستحب کرده و شرایط طوری است که بخواهند بهش حمله کنند واحبش را هم ترک می کنه پس اینجا حضرت زکریا (ع) همان تفقه در دین معنایش همین است که امام فرمود بابا در تو تفقه در دین باشد خشک در دین نباشید تفقه داشته باشید یعنی در هر شرایطی به حسب شرایط زمانی و شرایط مکانی و شرایط شخصی ببینید وظیفه ی شما در هر شرایطی به حسب زمان به حسب مکان به حسب سایر اوضاع این وظیفه شما چیه تشخیص این وظیفه کار مشکلی است اصلا تشخیص وظیفه ی من در این شرایط چیه خیلی دقت می خواهد تحیق می خواهد تفقه می خواهد جمود نباید داشته باشد یک گوشه ی اون دیگه آمده باشد به حضراتی بر می خورد و دیگه اینجا خیال می کردند بله هر کسی نان به دستش رسید خوب مستحب است به دیگران بدهد همین خب اعتراض می کردند که چرا همه نان را خوردی به اینجا نگاه می کردی مثلا به ما ندادی دیگر حساب نکردند این یک جنبه ی دیگردارد اون جنبه ی واجبش را حساب می کند از این نان بدهم قوت کارم کم می شود از کار صاحب کار کم گذاشته می شود آن وقت ترک واجب کرده و مستحب بجا آورده اینجا اطعام کرده ای و مستحب بجا آورده ای ترک واجب کرده ای و لذا تفقه در دین کار مشکلی است که نیت را تخلیص کند و به همین جهت هم فرموده اند کافر عملش ارزنده نیست کافر عمل خوب هم بکند عملش ارزنده نیست یعنی ارزش الهی ندارد ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد آخر ارزش اجتماعی غیر ارزش الهی است ارزش معنوی است ممکنه یک کاری ارزش تاریخی داشته باشد تاریخ رویش قضاوت می کند به خوب بودن اجتماع رویش قضاوت می کند به خوب بودن حال فرض کنید کسی آمده یک مؤسسه بهداشتی ساخته برای مردم مؤسسه بهداشتی خوب دیگه خب مؤسسه بهداشتی درمانگاه ساخته برای مردم این درمانگاه به درد مردم می خورد مریضها اونجا می خوابند و این خوبه و مردم می گویند بارک الله اون آدم نیکوکاری است مردم می گویند این مؤسسه خیریه است آن آدم هم نیکو کار است اما ببینیم خدا هم همین جور قضاوت می کند یا خیر خدا می برد روی نیت می بیند انگیزه اش در ساختن این درمانگاه چی بوده اون که در دل او را واداشته است پول بریزد و درمانگاه بسازد انگیزه ی روحیش چه بوده؟ اون باعثی که او را بر انگیخته است چه بوده آیا هدف این بوده که مردم تعریفش کنند به به واقعا چه آدم خدمتگزاری ، رجال مملکت تعریفش کنند ، اعیان و اشراف تعریفش کنند مثلا تو روزنامه ها بنویسند تو رادیو ها بگویند منظور این بوده است خب این ارزش الهی ندارد و این هیچ گونه ثوابی هم در نامه ی عملش نوشته نمی شود و چون نیت این نبوده نیت ریا بوده (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً)[[18]](#footnote-18) بله مانند آن سنگی که رویش خاکی بوده و باران تند می بارد و می شوید و از بین می برد انسانی که نیتش توجه به دنیا و جنبه ی انسانی و بشری دارد این باران مرگ می بارد و هر چه بوده می شوید و از بین می برد این فایده ندارد این ارزش الهی ندارد تو انگیزه ی روحیت چه بوده است؟ پس دین حساب را می برد روی نیت : (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ‏ بِالنِّيَّاتِ‏ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى)‏[[19]](#footnote-19) نگفته لکل امرئ ما عمل ، لکل امرئ ما عمل نگفته (لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى) ارزش انسان و شرف انسان و هدف انسان همان است که در نیت گرفته به اون خواهد رسید هر چه دارد غوغاست و گرنه اون مرد آمد در میدان جنگ کشته شد چه بسا یک آدمی را هم می کشت نه کشتنش ثواب داشت نه کشته شدنش هیچی چرا؟ برای الاغ رفته بود برای ام قیس رفته بود خدا که نرفتهبود که بله اینجا هم می فرماید که چون نیت کافر هیچ رابطه ای با خدا ندارد رابطه ای با آخرت ندارد عملش ارزنده نیست حالا بعضی ها فکر می کنند که برای خدا چه فرق می کند که این کار خوب که کرده حالا برای خدا نکرده همان طور که اون آدمی که برای خدا کرده به بهشت می رود این را هم به بهشت ببرد دیگه برای خدا چه فرق می کند این مثل این که مثلا می گوییم که فلان آدم در راه پاریس افتاده او به پاریس می رود برای خدا چه فرق می کند این سر از کعبه در آورد برا ی خدا چه فرق می کند حالا این به راه پاریس افتاده ولی او را سر از کعبه در آورد، این که مضحکه کعبه راه مخصوص به خود دارد پاریس راه مخصوص به خود دارد هر که به راه پاریس افتاد سر از پاریس در آورد هر که به راه کعبه افتاد سر از کعبه در می آورد این برای خدا چه فرق می کند معنا ندارد برای خدا چه فرق می کند بر فرض در راه پاریس از کعبه سر در آورد معقول نیست بهشت رفتن حرکت کردن رسیدن به یک هدفی وصول به یک هدف متفرع از چیه حرکت حرکت متفرع از چیه قصد قصد بر باور کسی که چیری را باور دارد قصدش می کند کسی که قصدش کرد حرکت به سوی او می کند کسی که حرکت کرد بهش می رسد این مقصود حرکت کسی که اصلا بهشت را باور ندارد خدا را و بهشت را اصلا بهش اعتقاد ندارد قصد هم بهش نمی کند قصد هم که نکرده به سوی بهشت خدا هم حرکت نمی کند حرکت هم که نکرد بهش نمی رسد دیگه و این معنا ندارد که بگیم فلان آدمی که اصلا حرکت هم نکرده بهش برسد این معقول نیست آخر انسان دارد حرکت می کند معنای بهشت رسیدن حرکت است حرکت راه رفتن منتهی سیر روحی است رسیدن به قرب خدا رسیدن به بهشت حرکت است تا انسان حرکت نکند به مقصد نمی رسد وصول به مقصد فرع به حرکت است حرکت فرع بر قصد و قصد فرع بر باور است باید این چهار تا با هم ردیف بشود منی که اصلا اعتقاد به کعبه نداشته ام قصد کعبه نمی کنم قصد کعبه نداشته ام حرکت به سوی کعبه نمی کنم حرکت نکرده ام معقول نیست به کعبه برسم این معقول نیست مضحکه معلومه حالا بعضی گفته اند چه مانعی داره حالا این آدم کار خوب که کرده که چرا به خدا نرسد چرا به بهشت نرسد این آدم اصلا قصد بهشت نکرده حرکت نکرده به سوی او این قصد دنیا کرده رسیده بهش دیگه قصد الاغ کرده بهش رسیده قصد ام قیس کرده بهش رسیده دیگه قصد خدا و اینها نکرده و لذا می گویند کافر به بهشت نمی رود چرا؟ فرموده بهشت رفتن همین جوری نیست پرتش کردند اونجا پرت کردن حساب نیست حرکت کردن و رسیدن به اون جاست باید حرکت کند تا به اونجا برسد (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)[[20]](#footnote-20) به سوی خدا حرکت می کند بالا می رود ایمان و اعتقاد بشر عمل صالح بالایش می برد عمل صالح را اعتقاد بالا می برد به خواهد عمل انسان رفعت آسمانی پیدا کند ارزش الهی پیدا کند با اعتقاد باید ارزش پیدا کند اعتقاد است که عمل انسان را الهی می کند اعتقاد که نشد انسان را حیوانی می کند هوایی می کند زمینی می کند آسمانی نمی کند (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) بله تا این نباشد بالا نمی رود البته حالا در بعضی از روایات هم هست افرادی بوده اند که کافر بوده اند چون یک نوع رحمتی در قلبشان پیدا بوده است بودن چشم داشت چیزی کار خوب می کرده اند هیچ گونه غرضی هم نداشته اند به بشر تعریفشان کند نه به پول برسند واقعا بعضی پیدا می شدند که رحمت در قلبشان سرایت کرده بعضی هستند که کار خوب را برای کار خوب انجام می دهند حالا اینها ممکنه از روایات هم استفاده می شود که تخفیفی در عذابشان پیدا می شود بهشت نمی روند اینها تخفیف در عذابشان پیدا می شود چه بسیاری از کفار هم ممکنه چون فقط نیکی را دوست دارند کار نیک انجام می دهند ممکنه تخفیف در عذابشان باشد بله خیلی کم از این افراد هم ولی در روایتکه مردی بود اینجوری بود در بنی اسرائیل که مرد مؤمنی بود همسایه اش کافر بود آن مرد کافر نسبت به این همسایه مؤمنش خیلی احترام قائل بود براش او خدمت می کرد اصلا فقط دوست داشت که خدمت کنه به او مؤمن هم نبود کافر بود اصلا ولی این همسایه مؤمن را خیلی بهش می رسید احترام بهش می کرد و حل مشکلاتش می کرد وقتی که مرد در روایت دارد که دستور از خداوند رسید به عمال فرشتگان که در همان جهنم برزخی یک خانه ای از گل بسازند که حرارت آتش به او نرسد توی جهنم باشد اما حرارت آتش به او نرسد و روزی هم از خارج آن محیط به او برسد چون روزی دارنداهل برزخ روزی از خارج اون محیط به او برسد و آتش اون جهنم هم به او نرسد تو جهنم باشد ولی آتش به او نرسد بعد گفتند که این در اثر اون خدمتی است که به اون مرد مؤمن کرده ای و لذا این خدمت جزاش تخفیفی در عذاب داده شده و در روایت دیگری هم هست که مرد عابدی بوجهی در کشور سلطان ظالم زندگی می کرد و اون سلطان ستمگر در مقام او برآمد که متعرض او بشود و او فرار کرد و رفت به کشور کفر وارد شد مشرکین شد مشرکین و وارد بر یک شخص مشرکی اون مرد مشرک آدم خیری بود آدم خوبی بود یک پذیرایی کرد او را در خانه ی خودش جا داد و خیلی پذیرایی از او کرد تا اینکه او مشرک از دنیا رفت و مرد بعد دستور از طرف خداوند رسید که آتش او را بترسان اما آسیب به او نرسان او را بترسان اما آسیبی به او نرسان و جاش طوری شد که از اون آتش حرارتی به اون نرسد و روزی او هم از خارج به او برسد از ایام مزبور از بهشت برسد از جایی که خدا خودش می داند می رسد یعنی بر کافر نعمت بهشتی حرام نمی شد اما در عین حال اگر در جهنم هم بود اگر نبا شد کار خوبی بودن چشم داشت هیچ چیزی مادی داشته باشد تخفیفی در عذابش پیدا بشود و لذا مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه اینها را نقل می کند و می فرماید ما می توانیم از اینها استفاده کنیم برای این که می شود بعضی از کفار جهنمی اگر کارهای خیری برای خیر محض بدون چشم داشت مادی انجام داده باشند ممکنه تخفیفی در عذابشان پیدا بشود و منافاتی با آن آیاتی ندارد (لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذاب)‏ عذاب کفار تخفیفی داده نمی شود این منافاتی با اون ندارد اونها مبروط به کفاری است که هیچ عمل خیری انجام نداده اند اما این تخفیف عذاب مال اون کفاری است که رحمت در دلشان بوده است و کار خیری را فقط برای خیر انجام داده اند شاید تخفیفی در عذابشان پیدا بشود لذا رسول اکرم می فرمود که (ابْنِ جُذْعَانَ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً) سبک ترین عذاب کفار گفتند چرا؟ فرمود (إِنَّهُ كَانَ‏ يُطْعِمُ‏ الطَّعَامَ‏.)[[21]](#footnote-21) چون گرسنه ها را سیر می کرد چون گرسنه ها را سیر می کرد سبک ترین مردم از لحاظ عذاب در میان کفار از همه سبک عذاب تر خلاصه اینها نشان می دهد که نیت چقدر ارزنده اشت در وجود انسان وقتی نیت شد عمل را ارزش می دهد نیت هم که خیر نشد عمل را بی ارزش می کند ما از خدا می خواهیم به لطف عنایت خودش در این ماه مبارک رمضان این مقدار ما توانسته ایم عرض بندگی خداوند لطف عنایتی کند این جانهای ما را یک جانهای الهی قرار بدهد گرایش بدهد به خدا و آخرت در دل ما پیدا بشود نیت های ما را اصلاح کند اعمال خودمان را خالصا لوجه الله انجام بدهیم آدم این کارها را که انجام می دهد در دنیا نفس می زند و قوای بدنی که صرف می کند از بین می رود حالا چرا در راههایی غیر از خدا و فانی باشد انجام بدهد (ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق)‏[[22]](#footnote-22) آنکه تحویل خودتان و نسبت به خودتان انجام بدهید از بین می رود اگر تحویل خدا دادید آدم نقطه ای را در نظر بگیرد که خرائن السماوات و الارض انجاست لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏ آنجا را هدف گیری کند اگر این جوری شد آنوقت زنده می شود در دنیا و آخرت شهدای کربلا زنده شدند در دنیا و آخرت آخه از این گونه کشتارها زیاد بوده در دنیا کشته هایی فجیع تر از کشتار کربلا هم بوده اما چطور شده که شهدای کربلا این قدر در دنیا عظمت پیدا کرده اند رفعت مقام پیدا کرده اند در دلها نشسته اند اصلا اشک مردم مال آنها است محبت دلهای مردم مال آنهاست آنچه عظمت و جلالت هست مال آنها است چرا؟ وقتی نیتها خالص بوده فقط برای خدا قیام کرده اند هیچ هدفی نداشتند و چشم داشت هیچ مربوط به امور مادی نداشته اند فقط برای خدا بوده و لذا آقاشان وقتی اونها را تربیت می کند چنان پرورش داده اند اونها را که اکنون زره از بدن بیرون می آورد با بدن بی زره مقابل نیزه و شمشیر می رود یعنی چنان ایمانش به خدا محکم شده چنان یقینش به خدا و آخرت محکم شده که می خواهد زود این قفس را بشکند و مرغ روح از این قفس پرواز کند به عالم قدس ارتقاء پیدا کند شب عاشورا با هم مزاح می کردند و تا اون یکی گفت الآن وقت مزاح گفت الآن وقت مزاح چون فردا شب با روح سفید به پیشگاه پروردگار شرفیاب می شویم فردا شب ما جشن و سرور داریم امشب هم خوشحال باشیم نه این که غمگین باشیم چرا چنین پیش آمده است این راهی که می رویم راه بهشت و راه سعادت و راه شرفیابی به لقاء پروردگار است خوشا به حال آنها (هین ان ارباب النعیم ) و لذا وقتی هم که جان می دادند در مقابل امام حسین علیه السلام افتخار می کردند اون مرد نیزه بر بدنش خورده بود در میان خونش است برگشت به سمت امام حسین عرض کرد آقا به وظیفه ام عمل کردم از من راضی شدی یعنی تمام خوشحالیش اینه که حسین ازش راضی شود در دم مردن به فکر بچه اش نیست اونها زن داشتند بچه داشتند خب تشخصات دنیایی اصلا در اون موقع بچه ام چه شده زنم کجا رفته خانه ام چه شده ابدا تمام همش اینه که از من راضی شدی یا نها راضی شدی یا نه (نعم أنت‏ امامى‏ في‏ الجنة) بله در بهشت هم پیش روی من خواهی بود اینها خالص برای خدا بودند و لذا خدا بزرگشان کرده است حسین علیه الصلوه و السلام در آن لحظات آخر هم قدر دانیشان می کند و خطاب می کند اون اجساد آغشته به خون که افتاده اند روی خاکهای کربلا جوانانش از یک طرف برادرانشان از یک طرف به اعوان و انصارش خطاب می کند :0؟00000ای قهرمانان میدان صدق و صفا ، این اقهار و صفا که حسین علیه السلام می فرماید نشان می دهد که تجلیل می کند از اونها ، ای قهرمانان میدان صدق و صفا و وفا و فرسان 0؟00 چه طور شده خوابیده اید من شما را صدا می کنم جوابم نمی دهید یعنی مصیبت بر شما نازل شده است اجساد شما آغشته به خون روی خاکها ی گرم کربلا اما خبر ندارید زنان و دختران من در شرف اسارتند می توانید بر خیزید حرمسرای پیغمبر را از دست اعداء نجات دهید.

1. الکافی، ج2 ، ص84- [↑](#footnote-ref-1)
2. منوی، اسم مفعول از نیّت است، یعنی آنچه مورد نیت واقع شده [↑](#footnote-ref-2)
3. مأدی بِهِ یعنی آن عملی که انجام داده است،مَأدی، اسم مفعول از مصدر ادا است و سه حروف اصلیش ا د ی می باشد [↑](#footnote-ref-3)
4. علل الشرایع ج2ص524 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان - [↑](#footnote-ref-5)
6. زاد المعاد مفاتیح الجنان ص407- [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره ی حجر آیه 99- [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره ی مدثر آیات 40تا 47- [↑](#footnote-ref-8)
9. سورۀ مدثر آیۀ 47- [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ی صافات آیات 103تا 105- [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره ی صافات آیات 103تا 105- [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره ی حج آیه 37- [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره ی زمر آیه 15- [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره ی یوسف آیه 20- [↑](#footnote-ref-14)
15. نهج البلاغه صبحی ص556- [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره ی نساء آیه 100- [↑](#footnote-ref-16)
17. مصباح الشریعه ص53- [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره ی بقره آیه 264- [↑](#footnote-ref-18)
19. مصباح الشریعه ص53- [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره ی فاطر آیه 10- [↑](#footnote-ref-20)
21. بحار الانوار ج8ص316- [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره ی نحل آیه 96- [↑](#footnote-ref-22)